

رسول پویان

درس تاریخ

خروش خون مردم خیره سازد چشم دنیا را
به هم ریزد بساط دلچکان بی سر و پا را
ز تاریخ امیران گرنگیری درس عبرت باز
کنی تکرار بر ما فصل فصل تیره شبها را
نشیند در دل فرزندگان آهنگ تکراری
بیا از نو سراییم شعرهای نسل فردا را
مراد ما نشد حاصل اگر از خاک بازی‌ها
همای همتم منزل کند اوج ثریا را
صراحی گرشود خالی نیرزد نیم دیناری
بیاور باز در بزم حریفان جوش مینا را
همیشه ازدهای گنج در ویرانه می‌خوابد
برون کن زاستین کهنه آخر مار کبرا را
اگر دشمن به خاک افکند زرین برگ تاریخم
کسی پیدا نشد تا برکشد تندیس بودا را
به مژگان خارچشم میهنم را می‌کشم بیرون
گلستان می‌کنم از آب چشمم دشت و صحرا را
اسیر دشت‌های گرم و سوزان کی کند احساس
سرود نیمه شب‌های نسیم موج دریا را
نجوشی گرچو مولانا و جامی در دل تاریخ
چه می‌دانی کهن افسانه بلخ و هریوا را

به میدان عمل محکم نبندی گر کمر هرگز

نباشد حاصلی گلغنه‌های خام سودا را